

هزلیات در غزلیات بیدل

محمد افسر رهبین*

شوخی به عنوان یکی از چشم اندازهای درخور توجه همواره در ادبیات فارسی دری جایگاه ویژه‌ای داشته و پیشینه شعر و نثر این زبان در بسا زمینه‌ها از لطیفه و طنز و مطایبه سرشار است.

با رویکرد به آثار ماندگار سخنوران و نویسندگان زبان فارسی دری، به سادگی می‌توان دریافت نمود که شوخی و طنز به گونه ابزار و دستوانه مهم و کارآمد، در القای پیام به خواننده، نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

طنز و مطایبه در حوزه زبان فارسی از روزگاران خیلی پیشین به این سو راه یافته و در سراپرده سرود و سخن این دیاران دریچه گشوده است، به دو گونه زیرین:

۱. در ادبیات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردمی را دربرگیرنده است، شوخی و طنز به مثابه عنصر کنایی و انتقادی عمل نموده و پنداشت های مردمی را در مورد پدیده‌ها و رخدادهای اجتماعی بازتاب می‌دهد، که زمینه این گونه شوخی‌ها و طنزها را در لطیفه‌های ملّا نصرالدین و سرودهای مردمی و محلی بازیافته می‌توانیم.

۲. در ادبیات تفکری، شوخی و طنز همچنان در هردو زمینه «شعر و نثر» ورود یافته و سراینده‌ها و خامه پردازان، با دیدگاه‌های انتقادی که هر از چندگاه با هجو و هزل نیز آمیخته است، به مطایبه و شوخی پرداخته‌اند. از همین جاست که شوخی در شعر، سبب پدید آمدن «شعر هجایی» گردید

* رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی نو.

و گسترش شوخی در نبشته‌های مثنوی، طنز را به‌عنوان نوع ادبی شاخصی در ادبیات فارسی موقعیت بخشید.

پرداختن به شوخی و آفرینش طنز، نزد سرودپردازان و سخنوران زبان فارسی از دو حالت بیرون نبوده است. نخست این‌که، شاعر فطرتاً طبع شوخی داشته و به سرایش اشعار شوخی‌آمیز و هجایی پرداخته است، چون عبید زاکانی، که شمار این قماش شاعران اندک است. دو دیگر، شاعرانی که هر از چند گاه و در موارد ویژه و درخور نظر، طنز و مطایبه را در سروده‌هایشان راه داده‌اند، که این گروه از شاعران بی‌شمارند.

انتقاد و اعتراض، خاستگاه اصلی شعر شوخی را می‌سازد و سرایشگران از این راه به بیان کاستی‌های اجتماعی و هجو و هزل ناگواری‌های اخلاقی پرداخته‌اند. استبداد دولت‌داران، خشونت قدرتمندان و عصبیت‌ها و بنیادگرایی‌های مذهبیان، انگیزه‌های بنیادین پدیدآمدن شوخی و هزل در ادبیات فارسی در می‌سازد و بنابر گفته‌ای:

”در ادواری که خشونت ارباب قدرت دهان‌ها را می‌بندد و بی‌رسمی‌های زمانه حکومت وجدان و اخلاق را منسوخ می‌کند توجه به طنز و ظرافت، رواج بیشتر می‌یابد“^۱.

ادبیات عرفانی که بخش زیادی از ادبیات را می‌سازد، در بعضی موارد سرشار از طنز و اعتراض است. ”توگد حقیقی طنز، در دوران پس از اسلام، به‌خصوص طی قرون ششم و هشتم هجری در ادبیات صوفیه رخ می‌دهد... و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند“^۲.

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از این طغیان‌گران است که طنز را به‌حیث بهترین وسیله کارآمد غزل عرفانی، در جهت اعتراض و انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی به‌کار گرفته است. وی در غزل‌های خویش، دلچسبی و گرایش گرمی به طنزپردازی و شوخی‌گری نشان داده و از مطایبه به‌مثابه عنصر جالب و مهم شعری سود جست است. دیدگاه

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، مطبعه معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰۹۵.

۲. زرین کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی، بخش ۴۰، ص ۱۵۵.

عرفانی بیدل که واریزه تخیل بلند شاعر را به همراه دارد، طنز را با پیرایش‌های ظریف مکتب هندی آراسته و با بیان منحصر به خویش ارایه داده است.

شوخی‌گری در غزل‌های بیدل را به دو گونه زیرین می‌توان باز شناخت:

۱. نیشخندها یا شوخی با مسائل عام و ناهنجاری‌های اجتماعی:

**بیدل در سالوس ستیزی و
زهدگریزی بر دیدگاه‌های
حافظ نظر دارد.**

بیدل در نیشخندها بر ناگواری‌ها و چالش‌های همه‌گیر اجتماعی انگشت می‌گیرد و با تمام دلسردی «به مردان عصر» یا به تعبیر دیگر به دُن کثوت‌های روزگار نیشخند می‌زند، این گونه:

دعوی مردان این عصر انفعالی بیش نیست

شیر می‌غُرْتد و چون وا می‌رسی بزغاله‌اند

سرد شد دل از دم این پهلوانان غرور

رستم‌اند اما بغل پرورده‌های خاله‌اند

بیدل، از خُرد و بزرگ آن به که برداری نظر

دور گاوان رفت و اکنون حاضران گوساله‌اند

این شگرد کار که نوعی بینش اومانیسی شاعر را نیز به همراه دارد، بازتابی است از دگرگونی و بی‌تابی شاعر در برابر ناگواری‌های عصری که مردان آن هویت مُرده و بزغاله صفت‌اند و با همه رستم‌نمایی‌ها و پهلوان فروشی‌ها، کودک و بغل گیرند. از این جاست که شاعر دلسرد و دل افتاده، که عنصر حساس جامعه خود است، از نابسامانی و ناهنجاری به ستوه می‌آید و مضحکه روزگار خویش را بر پوست زمان ترسیم می‌ماند. پر روشن است که منظور بیدل از «خُرد و بزرگ» در این جا دولت‌مردان عصرند، این رعایا و نیازمندان‌اند که بر اُمر و حکام نظر دار هستند.

بیدل در میدان طنز چنان تاختن می‌گیرد و پرطغیان می‌کند که جولان احساسات او را به دام هجو و هزل می‌افکنند، چون:

به هوش باش که دیوانگان غرّه دولت

مرس گُسته سگانند، بی‌قلاده به هر سو^۱

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

یا:

ز بی‌مغزی شکوه سلطنت شد ننگ کُناسی
به‌جای استخوان گُه خورده می‌گردد هُما اینجا^۱

یا:

به‌خوان نعمت اهل دَوَل ننگ است خو کردن
اگر آدم سرشستی در چراگاه خران مگذر^۲

یا:

استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیتش
سگ توجه بر گدا دارد، هما بر پادشاه^۳

وقتی «دیوانگان غرّه دولت» با غریو جهانخوارگی، زمین سبز خدا را بر بندگان خدا دوزخ می‌سازند و تخت‌های سلطنت‌شان را از خون آدم‌ها آرایش می‌دهند، آیا شاعر حق ندارد آنان را «سگان مرس گُسته» بخواند؟ که هزار حق باد او را!
آخر آن «مرس گسستگانی» که دیوانه‌وار به‌هست و بود انسان‌ها می‌تازند و کشتی و قدرت و استیلایشان را در دریای خون ملّت‌ها شنا می‌دهند، چه تعریفی از آدمیت دارند، تا کرامتی که ندارند از هزل و هجو بیدل و بیدلان محفوظ بماند؟!
مال‌پرستان و زراندوزان و جاه‌طلبان، در هر روزگاری منظور نظرهای خام بوده‌اند. بیدل وقتی نگاه می‌کند که مال و جاه، معیار آدمیت گردیده است و آزمندان و حربصان خران مال و منال‌اند، رسم روزگار را این‌گونه به‌سخره می‌گیرد:
امروز قدر هرکس مقدار مال و جاه است

آدم نمی‌توان گفت آن را که خر نباشد^۴

۲. ریشخندها یا سالوس ستیزی و اعتراض به‌زهد ریایی و ریاکاران:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

این طرز مطایبات بیدل که در بیشتر غزل‌های او راه یافته است، سالوسیان و زهاد ریاکار را مورد هجوم می‌دهد، که بر بنیاد همین دلیل، این‌گونه از طنزهای بیدل را ریشخندها نام نهادیم. چون:

این‌قدر ریش چه معنی دارد؟ غیر تشویش چه معنی دارد؟
 آدمی خرس چه ظلم است آخر مرد حق میش چه معنی دارد؟
 حذر از زاهد مسواک به‌سر عقرب و نیش چه معنی دارد؟
 دعوی پوچ به‌این سامان ریش نرود پیش چه معنی دارد؟
 یک نخود کله و صد من دستار این کم و بیش چه معنی دارد؟
 شیخ بر عرش نپرّد چه کند غیر پر، ریش چه معنی دارد؟

بیدل این‌جا همه ریش است و فُش است

مَلّت و کیش چه معنی دارد؟^۱

ریشخند بیدل بر ریش و پُرتاختن او بر ریشوان، چنان‌که آمد، هیچ‌گاهی مخاطب عام را در نظر نداشته است بل، منظور شاعر آن گروه از ریش‌گذاران و دستارداران و زاهدان و واعظان ریاکار و خرقه‌پوشان و محتسبان و فقیهانی است که «مال اوقاف را روا می‌خورند و می» را ناروا می‌نوشند و راست می‌نشینند و کج می‌فرمایند. به‌گفته حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است^۲

بیدل از آن هم پیشتر می‌تازد:

ز آدمی چه معاش است، همجوالی خرس

تلاش صوف و نمد زندگانی هوس است

چه لازم است به‌شیخی علاقه دستار

خری به‌شاخ رساندن جوانی هوس است

غبار عبرت سرچنگهای خرس بگیر

که ریش گاوی و این شانه رانی هوس است

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

ز تازیانه و چوب آنچه مایهٔ اثر است

برای... خران میهمانی هوس است^۱

سالوس ستیزی و زهدکوبی، دیدگاه منحصر به بیدل نیست، بل، بیدل در این شگرد به حافظ چشم داشته است، همچنان که حافظ به پیشینیان خود. سده‌ها پیشتر از بیدل و سالها قبل از حافظ، شاعر ناشناخته‌یی سروده است:

آنها که بنای زهد بر زرق نهند آیند و میان من و می فرق نهند

بر فرق نهم خروس می را پس از این گر همچو خروسم اره بر فرق نهند^۲

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز پیش از حافظ خود را از توبه و زهد و تقوی

فارغ نموده و ساقی را صدا زده است:

هله ساقی قدحی ده ز می رنگینم تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم

توبه بشکسته‌ام ای دل که به کام دل خود دو سه روزی به در می‌کده خوش بنشینم

فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوایم زانکه من مصلحت خویش در این می‌بینم

ترک سالوسی و زراقی و شیخی بکنم تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم^۳

حافظ بی‌گمان، سالوس ستیزی و رندی را به‌اوج برده است و یکی از ابر قهرمانان

این ستیز است، چنان‌که کمتر سرودهٔ او را از این درگیری خالی می‌یابیم. چون:

می صوفی افگن کجا می‌فروشدند که در تابم از دست زهد ریایی^۴

یا:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست^۵

همچنان صائب که چندی پیشتر از بیدل به‌ناموری رسیده و هم دبستان او نیز بوده

است، از ظاهرپرستی مردم و محراب‌گرایی زاهد تعریفی به‌این‌گونه ارائه می‌دهد:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. جمال خلیل شروانی، نزهة‌المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی، ص ۱۷۶.

۴. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات

میلا، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۵. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

دری که بر رخ زاهد ز گل برآوردند

به چشم مردم ظاهرپرست محراب است^۱

اما آنچه زهد زدایی بیدل را از دیگران متمایز می‌سازد همین شوخی‌گری و هجو و استهجان مفرط است و همان‌گونه که زاهدان و واعظان روزگار او در ظاهرپرستی و سالوس به افراط رسیده‌اند، شاعر روزگار به‌همانسان در هجو آنان به شوخی‌گری مفرط پیوسته است.

گفتیم که بیدل در ریشخندهایش بیشترین بر زاهدان ریاکار و مفتیان خطاکار می‌تازد و هرچند سخن را با مزاح و شوخی ساده می‌آغازد، به سرخ‌زبانی و تند می‌گراید و سرانجام سخن، ابیاتی این‌گونه عرضه می‌دارد:

خیال خلد تو زاهد طویله‌آرایی است خری رها کن اگر بایدت شدن آدم^۲

یا:

برهم زدن سلسله ریش محال است

عمریست که همصحبت خرس و بز و میشیم^۳

یا:

بر شیخ دکانداری ریش است مسلم خرس این همه سوداگر پشمینه نباشد^۴

بیدل ریشخندی را به اینجا رها نمی‌کند، بل می‌خواهد کالای مقلوب این گروه را به طشت طنز اندازد و به حساب یک یکشان برسد، این‌گونه:

از علت مشایخ و اطوارشان می‌پرس	بالفعل طینت نر این قوم ماده است
هر جا مُرّینی‌ست به حکم صلاح شرع	در ریش محتسب بچه‌اش را نهاده است
اینجا خیال گنبد عمامه هیچ نیست	بار سرین به گردن واعظ فتاده است
زاهد کجا و طاعت یزدانش از کجا	در وضع سجده شیوه خاصش اراده است
رعنایی امام ندارد سر نماز	می‌نازد از عصا که به دستش چه داده است ^۵

۱. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۲. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۳. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۴. همان.

۵. همان.

غزل بیدل در ریشخندها لطافت و سترگی خود را از دست می‌دهد و دریغ که در چنین موارد، کار سخن بیدل به‌ابتدال می‌کشد و به‌نظر نگارنده غزل او باردیف «که دارد؟» از جمله تندترین‌های این ریشخندهاست، با این آغاز:

این دور دور حیض است، وضع متین که دارد؟

بادِ بروت مردی، غیر از سُرین که دارد؟^۱

که از این به‌بعد تا انتهای غزل، شرم شنیدن دارد.

با این نکته، نمی‌توانم اشاره‌نویسنده‌گرا نقدر (مرحوم) سید حسن حسینی را موافق باشم که ضمن توضیح «صور عواطف بیدل» این چنین فرمایشی دارد:

«و این شوخ و سنگی، گاه حتی سر به‌طنز و خنده - که بیدل را با آن چندان کاری نیست» نیز می‌کشد و غزل «تا به‌گردن» او را نمونه می‌آورد که با این مصراع آغاز می‌گردد:

از خودسری مچینید ادبار تا به‌گردن

خلقیست زین چنین سر بیزار تا به‌گردن^۲

اگر به‌اشتباه نرفته باشم، بیدل در جمع شاعران عارف، کسی است که در موارد بسیاری به‌طنز - آنهم آمیخته با هجو و هزل - پرداخته است و این بخشی از شگرد کار بیدل را می‌سازد.

اکنون واریزه‌گفتار خویش را در این نکات فشرده می‌سازم:

۱. بیدل در غزل‌های خود، بیشتر از دیگر غزل‌سرایان عارف، به‌شوخی‌گری پرداخته است.
۲. شوخی‌گری بیدل، بیشترین با هجو و هزل همراه است.
۳. شوخی‌های بیدل بیشترین در زمینه زهد و زاهدان آمده است.
۴. بیدل در سالوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد. با این تفاوت که حافظ در برابر زهد و وعظ و شراب‌کوثر، رندی و پیاله‌خواهی

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۲. همان.

را بدیل می‌آورد و این مورد بخشی از روانشناختی شعر حافظ را می‌سازد؛ اما بیدل در کمترین موارد به «شراب ناب» سرگرم می‌کند.

۵. بیدل در این‌گونه غزل‌ها و مصراع‌ها، شاعری است، احساساتی، سرخ زبان و بهانه‌گیر، که اگر ویژگی‌های ساختاری دبستان هندی را کنار گذاریم، در عقب این شوخی‌گری‌ها، بیدل دیگری حضور دارد.

سرانجام سخن این‌که، بیدل به‌عنوان عارف شاعر متعهد، در برابر انواع کاستی‌ها و ناراستی‌های اجتماعی قد راست می‌ایستد و در شوخی و هزل خود، آدم‌نمایی را نکوهش می‌نماید و بر انسان‌سازی و انسان‌دوستی و راستکاری و بیرنگی تأکید می‌ورزد که:

معنیم اجزای بیرنگیست بیدل، چون حباب
اینقدرها شوخی اظهار دارد خامه‌ام^۱

منابع

۱. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، مطبوعه معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳. جمال خلیل شروانی، نزهة‌المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی.
۴. زرین‌کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی، بخش ۴۰.
۵. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.
۶. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.